



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص  
موضوع جزئی: مسائل - مسئله دوم: اجمال مخصص - مقام دوم: شبهه مصداقیه -  
تفصیل محقق نایینی در مخصص لبی - دو ویژگی در دو قسم مخصص لبی  
سال سیزدهم  
جلسه: ۵۱  
تاریخ: ۲۴ آذر ۱۴۰۰  
مصادف با: ۱۰ جمادی الاولی ۱۴۴۳

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### تفصیل محقق نایینی در مخصص لبی

عرض کردیم در مورد مخصص لبی و اینکه آیا در شک در مصداق مخصص لبی می توان به عموم عام تمسک کرد آراء و انظار متعددی بیان شده است. تا اینجا دو تفصیل بیان کردیم، یکی تفصیل محقق خراسانی بود که مورد اشکال قرار گرفت و دیگری تفصیل شیخ انصاری که آن نیز مورد بررسی قرار گرفت.

تفصیل دیگری که در این مسئله داده شده از سوی محقق نایینی صورت گرفته است. اجمال نظرایشان این است که:

مخصصات لویه بر دو قسم هستند: بعضی از مخصصات لبی موجب تقیید موضوع حکم و تضییق آن می شوند. برخی بدون اینکه باعث تقیید موضوع شوند تخصیص می زنند، مثل اینکه عقل بدون اینکه موضوع عام مقید شود، آن را تخصیص می زند و علتش هم این است که نمی تواند موضوع حکم را بما هو ملاکه مقید کند. ایشان در مورد قسم اول می فرماید: تمسک به عام جایز است، اما در قسم دوم جایز نیست. این خلاصه تفصیل ایشان است. اما توضیح این نظر این است که:

قسم اول: به طور کلی اگر عامی وارد شود و بدون اینکه مخصصی برای عام بیان شود ما یقین پیدا کنیم که مولا همه آنچه که عنوان عام بر آن منطبق است را اراده نکرده است و یا به طریق اجماع یا از راه عقل معلوم شود که هر چند حکم، عام است اما قطعاً این حکم شامل همه آن افراد و مصداقی که عام بر آنها منطبق است نمی شود. اینجا اگر آن چیزی که ما به سبب آن به دست آوردیم که همه ما منطبق علیه عنوان عام اراده نشده، از عناوینی است که فقط صلاحیت و قابلیت اینکه قید موضوع قرار بگیرد داشته باشد و همچنین اینکه آیا این عنوان منطبق بر مصداقبش می شود یا خیر، به عهده مخاطب است، به عهده متکلم نیست، در این موارد این مثل مخصص لفظی است. یعنی همانطوری که در مخصص لفظی منفصل به عام تمسک نمی شد، در این مخصصات لبی نیز ما به عام تمسک نمی کنیم.

مثالی که برای این مورد ذکر می کنند این است که در روایات ما وارد شده است که «انظروا الی من کان قد رواه احادیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا»؛ نگاه کنید و پیروی کنید از کسانی که احادیث ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما نظر می کنند، یعنی اهل نظر هستند، اهل اجتهاد و استنباط هستند. این دلیل لفظی عام از ادله تقلید است، آنجا این را به عنوان شرط اجتهاد و استنباط در مرجع تقلید (و کسی که در حلال و حرام خدا به او رجوع می شود) ذکر کردند، اینجا سخن از اجتهاد است نه سایر شروط، لکن ما

<sup>۱</sup> وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۱، از ابواب صفات قاضی.

اجماع داریم بر اینکه در مرجع تقلید عدالت نیز معتبر است. اجماع یک دلیل لبی است، به استناد این دلیل لبی می‌گوییم یکی از شرایط مرجع تقلید این است که عادل باشد، یعنی علاوه بر اجتهاد حتما باید عدالت نیز داشته باشد، حال این دلیل از ادله‌ای است که عنوانش لا یصلح الا ان یكون قیدا للموضوع یعنی عنوانی که در این دلیل اخذ شده، به گونه‌ای است که عدالت را قید موضوع قرار می‌دهد. این مثل این است که به دلیل لفظی گفته باشد آن کسی که شما در حلال و حرام به او رجوع می‌کنید باید حتما عادل باشد. اینجا اجماع ناظر به چیست و در مورد چه کسی این حرف را می‌زند، همان نظر فی حلالنا و حرامنا کأنه اگر ما این دلیل و اجماع را ضمیمه کنیم به این روایت معنایش این می‌شود «انظروا الی من کان قد رواه احادیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و کان عادلا» و این احرازش نیز به عهده خود مکلف و مخاطب است، یعنی آن کسی که باید تشخیص دهد ناظر فی الحلال و الحرام باید عادل باشد خود مکلف است، این ربطی به متکلم، گوینده و شارع ندارد، مکلف است که باید احراز کند این عادل است. پس چون این نحوه از مخصص لبی موجب تقیید موضوع می‌شود و صلاحیت این را دارد که موضوع را مقید کند یا به تعبیر دیگر لا یصلح الا ان یكون قیدا للموضوع اصلا غیر از این صلاحیتی ندارد، اینجا مثل مخصص لفظی منفصل است و همانطوری که در مخصص لفظی منفصل به عموم عام تمسک نمی‌شد در مورد شبهات مصداقیه، اینجا نیز کذلک، اینجا نیز تمسک نمی‌شود.

قسم دوم: قسم دیگر از مخصص‌های لبی که اینچنین نیستند، یعنی از عناوین مقید موضوع محسوب نمی‌شوند و احراز آنها نیز به دست شارع است نه مخاطب، احراز آنها به دست متکلم است، یعنی اساسا اگر این عام بیان شده بر این اساس گفته شده که گوینده و متکلم خودش احراز کرده مصادیق را و انطباق عنوان بر افراد را، آنگاه این عام را القاء کرده. به عبارت دیگر در این موارد مسئله به ملاک بر می‌گردد یعنی اگر ما می‌فهمیم که مولا همه افرادی که عنوان عام بر آنها منطبق می‌شود را اراده نکرده برای این است که ملاک آن را به دست آوریم.

مثلا فرض کنید در برخی روایات داریم که امام(ع) فرمود: «اللهم العن بنی امیه قاطبة» یا «لعن الله بنی امیه قاطبة» از این سخن جواز لعن بنی امیه استفاده می‌شود به نحو عام، لکن جواز لعن بنی امیه یقینا شامل کسانی که مؤمن هستند و از بنی امیه محسوب می‌شوند نمی‌شود. اینجا درست است که عنوان عام به کار رفته ولی ما یقین داریم که هر فردی که این عنوان بر او منطبق است مشمول جواز لعن نیست، زیرا قطعا لعن شامل مؤمنان نمی‌شود. پس مؤمن از دایره عموم جواز لعن بنی امیه خارج است، زیرا ملاک لعن در مورد او منتفی است، ملاک لعن مثلا شقاوت است کسی که شقی باشد قطعا لعن او جایز است و ما وقتی می‌بینیم امام(ع) این را بیان کرده، می‌فهمیم که اگر بنی امیه را می‌توان لعن کرد به خاطر ملاک شقاوت است. پس این دلیل خودش بنفسه متکفل بیان ملاک حکم جواز لعن است. اینجا کأنه دو عنوان وجود دارد، یکی عنوان شقی و یکی عنوان سعید و این دو عنوان در مقابل یکدیگر هستند. امام(ع) به نحو عام جواز لعن بنی امیه را بیان کرده، اما احراز اینکه این عنوان بر افراد منطبق می‌شود به عهده مخاطب نیست، بلکه به عهده متکلم است، زیرا ما وقتی این کلام عام را نگاه می‌کنیم، در می‌یابیم میان چنین عامی به این نحو از شأن مولا به دور است مگر اینکه او احراز کرده باشد که بنی امیه اینچنین هستند.

ممکن است سؤال شود که اگر یک نفر یا دو نفر از این افراد خارجا مؤمن باشند زیرا ملاک شقاوت در آنها نیست و جواز لعن شامل آنها نمی‌شود، پس چرا ایام به نحو عام فرموده و تخصیصی هم برایش بیان نکرده است. بالاخره حقیقت این بود که وقتی جواز لعن به صورت عام بیان می‌کند، افراد مؤمن را به نحوی خارج می‌کرد، اما چرا نکرده؟ این ممکن است برای مصلحتی باشد و امام(ع)

نخواستن برای آن مؤمنان از بنی امیه مشکل و درد سر درست شود و ایشان گمان کنند که در بینشان افراد مؤمن هم وجود دارد که یک سری سخت گیری ها را اعمال کنند. به هر حال اینکه خروج افراد عموم از دایره این عام بیان نشده به خاطر مصلحتی بوده که اقتضاء می کرده این فرد خروجش از دایره عام بیان نشود. حال اگر ما یک جایی یقین داشته باشیم به ایمان یکی از بنی امیه، قطعاً لعن او برای ما جایز نیست، زیرا ملاک لعن را نداریم، ملاک لعن شقاوت بود که این ملاک در او نیست ولی اگر در جایی شک کنیم که آیا این فرد مؤمن است یا نیست، یعنی این ملاک در او هست یا نیست؟ اینجا چه باید بکنیم؟ آیا به عموم اللهم العن بنی امیه قاطبة اخذ کنیم یا این را مشمول درک عقل بدانیم که بر اساس ملاک لعن او را جایز بدانیم؟ اینکه گفتیم یک قسمی از مخصص های لبی باعث تقیید موضوع نمی شوند در این مثال کاملاً روشن است. اینجا عقل با درک ملاک لعن قطعاً یک عده از افراد را از دایره عام خارج می داند. می گوید اینجا قطعاً جایز اللعن نیستند زیرا ملاک لعن در آنها وجود ندارد، اما این مخصص به گونه ای نیست که باعث تقیید موضوع شود، یک سری افراد را عقل ما می فهمد که عنوان عام بر آن منطبق می شود، اما مولا اراده نکرده است که حکم شامل آنها شود، اما مع ذلک این مخصص باعث تقیید موضع نمی شود به خلاف قسم اول که لایصلح الا ان یکون قیدا للموضوع، اما اینجا این صلاحیت اینکه موضوع را مقید کند را ندارد. در این موارد ایشان می فرماید به عموم عام می شود تمسک کرد و جواز لعن شامل او می شود زیرا از خود دلیل عام به دست می آویزم که او مؤمن نیست و این را خود مولا احراز کرده. به عبارت دیگر اگر متکلم احراز نکرده بود که آن فرد مشکوک شقی است اصلاً این عموم را به این نحو بیان نمی کرد. این عموم که از طرف متکلم بیان شده کأنه خود او همه افراد بنی امیه را احراز کرده که ملاک شقاوت در آنها وجود دارد.

ممکن است شما سوال کنید که اگر متکلم احراز کرده که همه افراد بنی امیه شقی هستند پس آن افرادی که شقاوت ندارند و مومن هستند، آنها چی؟ یعنی این عموم به نحوی است که احراز متکلم شامل آنها نیز می شود؟ قطعاً نیست، زیرا گفتیم آن را خود شارع واگذار کرده به درک عقل و اینکه ملاک لعن را می فهمد ولی مصلحت ندیده آن افراد را بیان کنند پس چون لسان این دلیل به نحوی است که با احراز خود متکلم نسبت به افراد القاء شده و لولا احراز او که همه اینها مشمول این حکم هستند اصلاً این حکم را به این نحو بیان نمی کرد و اینکه می داند عقل ما درک می کند ملاک را و می داند اگر ما یقین به این داشته باشیم که فردی این ملاک را ندارد مشمول لعن نیست به صورت عام این را بیان کرده و این عموم به نحوی است که هم شامل افراد مقطوع الشقاوة می شود و هم شامل افراد مشکوک الشقاوة. پس در مورد افرادی که ما شک در ایمان آنها داریم که آیا مثلاً فلانی که از بنی امیه است جواز لعن دارد یا ندارد؟ در مورد این به اصالة العموم رجوع می کنیم و می گوئیم اصالة العموم در مورد این شخص جاری می شود ولو این فرد مشکوک است، زیرا ما یقین نداریم به ایمانش و خروجش برای ما معلوم نیست، ولی از آن طرف وقتی این عموم به این نحو القاء شده و احراز آن از ناحیه خود شارع بوده ما می گوئیم حتماً شارع احراز کرده است که این فرد نیز مثل سایر افراد جواز لعن در مورد او وجود دارد و لولا آن احراز، هیچگاه شارع به این نحو عام را بیان نمی کرد.

لذا در این موارد که تخصیص به وسیله یک دلیل لبی صورت گرفته و تخصیص نیز افرادی است و عنوانی که قید موضوع باشد در آن اخذ نشده است و تنها بعضی از افراد از دایره عام خارج شدند، تمسک به عموم عام مانعی ندارد.

**خلاصه تفصیل محقق نایینی**

پس کانه محقق نایینی می‌خواهد بگوید ما دو نوع مخصص لبی داریم، برخی از مخصصهای لبی افرادی هستند و برخی عنوانی. قسم اول مخصص عنوانی است در مخصص عنوانی تمسک به عام جایز نیست، اما در مخصص افرادی تمسک به عام جایز است. این محصل فرمایش محقق نایینی است. لذا ایشان بین مخصص لبی تفصیل داد، در یک قسم فرمود تمسک به عام جایز نیست و در یک قسم فرمود تمسک به عام جایز است، آن مخصص‌های لبی که می‌تواند مقید موضوع باشد یا به تعبیر دیگر لا یصلح ان یکون قیدا للموضوع، مثل اجماع بر اعتبار عدالت در مرجع تقلید نسبت به روایت «انظروا الی من کان قد رواه احادیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا» آنجا اصلا مقید موضوع است و تمسک به عام جایز نیست. اما در مثل «اللهم العن بنی امیه قاطبه» آنچه که عقل درک می‌کند ملاک لعن است و خروج بعضی از افراد بواسطه انتفاء ملاک در آنها، اینطور موارد کانه در مخصص عنوانی وجود ندارد برخی افراد خارج شدند، با توضیحاتی که بیان شد، اینجا تمسک به عام جایز است.<sup>۱</sup> البته کلام ایشان یک جزئیاتی دارد در ذیلش که ما وارد آن جزئیات نمی‌شویم.

### **دو ویژگی در دو قسم مخصص لبی از دید محقق نایینی**

دقت کنید، ایشان برای این دو قسم مخصص لبی دو ویژگی قرار داده، در قسم اول یکی اینکه آن چیزی که به عنوان مخصص بیان شده گویا مشتمل بر عنوانی است که بواسطه آن موضوع حکم عام مقید می‌شود و دوم اینکه احراز انطباق عنوان عام بر افراد به عهده مخاطب است. یک عنوانی در خاص بیان شده که موضوع حکم را مضیق می‌کند و دیگر اینکه انطباق این عنوان عام بر افراد به عهده خود مکلف است. پس دو ویژگی دارد، یکی اینکه عنوان مقید موضوع است و دوم اینکه احرازش به دست مخاطب است. اما در نوع دوم این دو ویژگی به نحو دیگری است، یکی اینکه عنوانی نیست یا اگر است مقید موضوع نیست و ثانیاً احراز انطباق به عهده خود متکلم است و ربطی به مخاطب ندارد.

این محصل تفصیلی است که ایشان فرموده است. این تفصیل نیز مورد اشکال قرار گرفته است و امام خمینی در مناہج با توضیحی که در ابتدای این بحث می‌دهند و بر اساس آن به شیخ انصاری اشکال کردند، به محقق نایینی نیز اشکال کردند. می‌گویند: یظهر النظر فی کلام بعض الاعاظم، این مطلبی که بعضی از اعاظم فرمودند اشکالشان از آنچه که ما گفتیم روشن می‌شود و توضیح ندادند و با توجه به آن نکته‌ای که در اشکال به شیخ انصاری دیروز بیان شد و اشکالی که به توجیه محقق بروجردی داشتند بر همان مدار به محقق نایینی اشکال می‌کند و دیگران نیز اشکال کردند که فرصت نیست این اشکال را در این جلسه بیان کنیم.

### **رضایت و غضب فاطمه زهرا(س) شاخص حق و باطل و چرایی آن**

یکی از اموری که در کلمات رسول خدا(ص) و برخی از ائمه معصومین(ع) روی آن تأکید شده رضایت و غضب حضرت زهرا(س) به عنوان یک شاخص قرار گرفته. این خیلی مهم است که بانویی که مجموعه زندگی و عمر او بسیار کوتاه بوده صاحب فضیلت‌های بی‌شمار و مناقب و کرامات فراوان باشد و از خود رسول خدا(ص) تا امام عصر(عج) اینچنین درباره این شخصیت سخن گفته باشند. مطالب فراوانی در مورد این شخصیت گفته شده است. یکی از محورهای بسیار مهم این است که ما می‌بینیم حضرت زهرا(س) به عنوان شاخص از حیث غضب و رضایت قرار داده شده است. آنوقت دو تعبیر داریم، یکی اینکه هر کسی که حضرت زهرا(س) از او راضی باشد من از او راضی هستم و هر که من از او راضی باشم خدا از او راضی است و از هر کسی که حضرت زهرا(س) نسبت

<sup>۱</sup> فوائد الاصول ج ۱ و ۲ ص ۵۳۶ الی ۵۳۹؛ اجود التقریرات ج ۱ ص ۴۷۴ الی ۴۷۸.

به او غضب کند من هم نسبت به او غضبناک هستم و خداوند نیز نسبت به او غضبناک است. یعنی گاهی این منطبق شده بر افراد، هر کسی که حضرت زهرا(س) از او ناراضی باشد من هم ناراضی هستم، از هر کسی که راضی باشد من هم راضی هستم. در برخی از روایات «من» آمده است، «من آذاها فقد آذانی فمن ارضاها فقد ارضانی».

در برخی از روایت به جای «من»، «ما» موصوله بیان شده است. پیامبر(ص) فرمودند: «إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ هِيَ نَوْرٌ عَيْنِي وَ ثَمَرَةٌ فَوَادِي؛ يَسْوُونِي مَا سَاءَهَا وَ يَسْرُونِي مَا سَرَّهَا» می‌فرماید: آنچه فاطمه زهرا(س) را خشنود کند من را خشنود کرده و آنچه که فاطمه زهرا(س) را ناراحت کند من را ناراحت کرده. اینجا دیگر به اشخاص کار ندارد، آنچه که او را راضی کند یا ناراضی کند موجب نارضایتی و رضایت من است.

پس غضب و رضایت فاطمه زهرا(س) هم می‌تواند نسبت به اشخاص باشد و هم ممکن است نسبت به امور باشد. در یک روایتی از نبی مکرم اسلام اصلاً دیگر بحث «من» که به اشخاص برگردد یا «ما» که به اشیاء یا امور برگردد مطرح نیست، به طور کلی پیامبر(ص) فرمود: «يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعْضَبِكَ وَ يَرْضَى لِرِضَاكِ» اینجا دیگر غضب نسبت به فرد یا شخص یا غضب نسبت به کار یا شیء مطرح نشده، اصلاً غضب و رضایت فاطمه(س) معیار قرار گرفته است. رضایت و غضب اعم از اینکه به اشخاص باشد یا نسبت به امور یا اشیاء باشد، غضب و رضایت فاطمه(س) معیار غضب و رضایت رسول خدا و خداوند متعال است. این یک معنای بسیار عامی دارد. محصور کردن رضایت و غضب فاطمه زهرا(س) به یک واقعه یا یک شخص یا برخی اشخاص یا برخی از امور به نظر می‌رسد درست نیست، این اصلاً یک شاخص است.

رضایت و غضب مراتب دارد، راضی و راضی‌تر داریم. این معیار نه تنها برای دشمنان بلکه برای پیروان حضرت زهرا(س) و پیروان اهل بیت نیز معیار است، ممکن است ما نیز رفتاری داشته باشیم که موجب رضایت حضرت زهرا(س) باشد یا خدای نکرده موجب غضب حضرت زهرا(س) باشیم. همگان به این شاخص باید توجه کنند که چه چیزی موجب رضایت او و چه چیزی موجب غضب او می‌شود. این گره زدن همه امور به یک فرد نیست که بگوییم چرا اینطور است؟ این یک منطقی دارد. فاطمه زهرا(س) که همه وجودش خدایی است، از مقرب‌ترین بندگان خدا به خداوند است اصلاً یک شخصیت به تمام معنا الهی است او به غیر از میزان الهی نه رضایت پیدا می‌کند و نه غضب پیدا می‌کند، او نه مبتلا به نفسانیات است که مثل ما رضایت و غضب ما تابع خیلی از امور است، خوش آمدن و نیامدن ما تابع خیلی از چیزهاست، از یکی خوشمان بیاید و یا بدمان بیاید، این به معیارهایی بستگی دارد که باز به خودمان بر می‌گردد. یعنی ریشه غضب و رضایت ما خودمان هستیم. خودخواهی و منیتهای ماست. اما فاطمه زهرا(س) چیزی جز خدا در نظر ندارد، هر آنچه موجب نارضایتی او شود عین آن چیزی است که خداوند او را خوش ندارد، انسان کامل که شخصیت او، خواسته‌های او، دل بستگی‌های او زندگی او همه بر مدار حق تعالی و خواسته خداوند تبارک و تعالی است و پیامبر خدا(ص) به این دلیل رضایت و غضب او را معیار قرار داد و پیامبر(ص)، فاطمه(س) را به عنوان بانوی اول و سرور زنان و انسان‌های عالم معرفی کرد که به مردم و جامعه بفهماند که یک زن می‌تواند به جایی برسد که جز خدا در زندگی او حاکم نباشد و آنقدر محبوب خدا باشد که خداوند بگوید کانه هر چه او بگوید من گفتم، هر چه او نمی‌پسندد من نمی‌پسندم. یک چنین بانویی از صلب پاک و مطهر او فرزندان مثل خود او متولد شدند و هدایت و زعامت جامعه را به عهده گرفتند و افسوس که جامعه از هدایت و رهبری ایشان محروم شدند. بی جهت نیست که امام عصر(عج) می‌فرماید: مادرم فاطمه زهرا(س) حجت است برای من، مگر می‌شود

بی‌جهت امام معصوم کسی را حجت خودش قرار دهد؟ امام عصر(عج) که خودش قطب عالم هستی و محور هستی است می‌فرماید:  
فاطمه زهرا(س) حجت است برای من.

بدیهی است چنین شخصیتی باید به درستی معرفی شود، به جهان اسلام و بشریت و معلوم شود که چرا غضب و رضایتش محور قرار گرفت. انکار و شبهه در فضیلت‌های این خاندان جز از روی جهالت یا عناد وجه دیگری نمی‌توان برایش آن تصور کرد.  
خداوند انشاء الله به ما توفیق دهد که بتوانیم به گونه‌ای زندگی کنیم که انشاء الله تا حد توان رضایت آن بانوی بزرگ را فراهم کنیم و خدای نکرده رفتار و کرداری از ما سر نزد که آن حضرت آنها را خوش ندارد.

«والحمد لله رب العالمین»